

مرگ سیاه در تاریخ میانۀ ایران

مرگ سیاه (Black Death) تاکنون به دو مفهوم بکار رفته: به مفهوم اخص؛ به مفهوم اعم. مفهوم اخص آن، فقط در مورد مرض طاعون بکار رفت که از سال ۷۴۸/۱۳۴۷ تا ۷۵۲/۱۳۵۱ اروپا را به کام خود کشید و صدها هزار نفر کشته بجا گذاشت. اصطلاح مرگ سیاه در مفهوم عام خود نه تنها مرض طاعون، بلکه امراض و مصایب خانمان برانداز دیگری چون وبا، قحطی و خشکسالی و گاه بلایای آسمانی (زلزله، سیل و...) را نیز که مکمل یکدیگر هستند، شامل می‌شد. در این مقاله ما شق دوم را مستفاد کردیم که بهر حال شق اول نیز بالطبع حاوی آنست.

مورخین غربی تأکید دارند که مرگ سیاه ریشه در چین و ترکستان داشت و زمانی که جانی بیک امیر دشت قیچاق، شهر بندری کافا را در جنوا محاصره کرد (سال ۱۳۴۷/۷۴۸) به اروپا نیز راه یافت. از این زمان به بعد در مدت چهار سال سرتاسر خاک اروپا را در نور دید و کلاً نادوسوم جمعیت نواحی مختلف را از بین برد.

اما مرگ سیاه در سرزمین ایران نیز شیوع یافت و بر سر راه خود ضایعات بسیاری بیمار آورد. مهمترین عامل آنرا بایستی بروز جنگها و قتل و کشتارهایی دانست که دولتها راه می‌انداختند. معمولاً بعد از هر جنگی بروز یک چنین امراضی اجتناب ناپذیر بود. البته قبل از خروج مغولان از استپهای مغولستان و هجوم آنها به سرزمین ایران، در منابع تاریخی گاهگاهی از امراضی چون طاعون و وبا می‌توان

سراغ گرفت لیکن به گستردگی و ابعاد مابعد ایلغار مغولان نبود.

تهاجم مغولان به ایران، کشتار وسیعی از مردم شهرها را در پی داشت. ایلغار آنها، ساختارهای اجتماعی، بهداشتی را درهم ریخت و بسیاری از دارالشفاه (بیمارستانها) را به ویرانه تبدیل کرد و کارکنان و پزشکان و تجهیزات آنها را منهدم ساخت. پوسیدگی و آماسیدگی اجساد در هوای باز و تغذیه حیوانات مودی نظیر كك و موش از این اجساد، و نبود امکانات لازم برای پیشگیری از امراض مسری و عدم بهداشت عمومی، بیماریهای واگیرداری را در بین مردم شهرها شایع ساخت که بیشتر از همه طاعون و وبا بود.

بروز بیماری طاعون و وبا معمولاً با قحطی و قحطسالی توأم می‌شد. چون نتیجه مستقیم این نوع امراض کاهش جمعیت بود و فرار جمعیت اسکان یافته یک ناحیه به مناطق سالم، از اینرو زراعت و کشاورزی و تجارت و کلاً روابط انسانی و تأمین اجتماعی شهرها و روستاها لطمه می‌خورد و در تولیدات غذایی کمبود و کاهش رخ می‌داد. بدتر از همه، اثرات روانی این نوع امراض بود که مردم شهرها و روستاها را در وحشت فرو می‌برد و معمولاً امکانات مبارزه با آن نیز کمتر در اختیار مردم قرار می‌گرفت.

طبیعی است که در شرایط بروز بیماری، عدم امنیت همه‌جا را فرا می‌گرفت و احتکار مواد غذایی به صورت یک عمل عادی در می‌آمد که باعث صعود قیمت‌ها می‌شد و اقتصاد جامعه را مختل می‌ساخت و تورم پیش می‌آورد. توان گفت که تمام ساختارها و رفتارها و فعالیتها و تشکیلات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی از مرگ سیاه صدمه می‌دید و بدتر از همه اخلاقیات جامعه درهم می‌ریخت.

و اما اسفناکتر از همه، بلای حکومتها بود که در اکثر مواقع مزید بر علت می‌شد. اگر گفته شود که یکی از عوامل مهم بروز مرگ سیاه، همین حکومت‌های نامردمی بودند، سخن گزافی گفته نشده است. در این نوع شرایط، حکومت‌ها بجای کمک و یاری عمومی و رسیدگی به گرفتاریهای مردم، با انواع حرکات و حیل، فشار را بر

گرده آنها می‌افزودند و خود مرگ سیاه دیگری در بین مردم می‌شدند. سرمدمداران حکومتها از بهترین شرایط مصونیت استفاده کرده و جان سالم بدر می‌بردند، در حالیکه هیچ نوع امکانات رفاهی و پیشگیری و حتی فرار در اختیار مردم قرار نمی‌دادند. باینهمه بایستی اشاره کرد که خود حکومتها هم بهر حال از این نوع بلا یا متضرر می‌شدند.

فقر و فاقه هم تأثیر متقابل در این نوع مصایب داشت. اکثر قربانیان این مرگ را تنگدستان و ناداران تشکیل می‌دادند چون تاب مقاومت نداشتند و یا به دلیل فقر، توان فرارشان نبود. حال آنکه سران حکومتی، امرا و کارگزاران آنها، مردم را در میان مصیبت رها کرده و فرار می‌کردند و حتی از شیوع خبر ناخوشی هم بخاطر تهدید منافعشان جلوگیری می‌کردند.

برای تقریر این مقاله، منابع و مآخذ تاریخی کاملاً بررسی شده تا از لابلای متون بعضی از وقایع عرضه گردد. گفتنی است که آنچه منابع ارائه داده‌اند احتمالاً يك از صداست و مرگ سیاه بسیاری از شهرها و سرزمین‌های ایران آن روزگار از دیدوشنید مورخین دور مانده است. این مقاله وقایع بین سالهای ۷۳۶ ه.ق. (سال فروپاشی ایلخانان) تا سال ۹۰۰ ه.ق. (سال شکل‌گیری حکومت صفوی) را شامل است. نکته قابل توجه اینست که اکثر مورخین، دو مرض طاعون و وبا را مترادف هم بکار برده و خط تمایزی بین آن دو نکشیده‌اند.

سال ۷۳۶ ه.ق. سال مرگ سلطان ابوسعید، آخرین ایلخان مغولان است که بی‌عقبه ذکور از دنیا رفت و سرزمین تحت نفوذ خود را برای عده‌ای از امرا و خانان جاه‌طلب به ارث گذاشت تا بر سر مایملک دنیایی به نزاعهای خانگی دست یازند. نتیجه این نزاعها، ایجاد سلسله‌های محلی در چهار گوشه سرزمین ایران آن روزگار بود. عمر این سلسله‌های محلی نیم‌قرنی بطول انجامید تا اینکه تیمور، آن «شل‌مرد» تاریخ وارد مهلکه شد و سرزمین ایران را با یورش و قتل و غارت از آن خود ساخت. در ایام جانشینان تیمور بود که دو قوم از ترکمانان هم وارد کشاکش سیاست

شدند و گوشه‌هایی از ایران را از آن خود کردند. اول قراقویونلوها (خاندان بارانیها) وارد میدان شدند و سپس آق‌قویونلوها (خاندان بایندریها) جای آنها را گرفتند. چندی نگذشت که صفویان آق‌قویونلوها را از صحنه خارج کرده و خود امپراتوری عظیمی راه انداختند.

طبیعی است که اینهمه نابسامانی و بلاوی سیاسی - نظامی و شوریدگی اجتماعی، بلایایی از نوع مرگ سیاه را در پی داشت که علاوه بر جنگها جان صدها هزار نفر از مردم این سامان را ستاند و ضایعات اجتماعی وسیعی را بجا گذاشت.

نظری به این مرگ سیاه در این دوره یکصد و پنجاه ساله، این واقعیت را روشن می‌سازد که از ملتی که با فقدان تندرستی و اختلال سطح زندگی مواجه است چه انتظاری توان داشت تا در عرصه مبارزات حیات اجتماعی، سالم و صادق بار آیند و پایه‌های سلامت آینده مملکت خود را بنیان بگذارند. چون حیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و عموماً کامیابیها و ناکامیهای یک ملت تناسب مستقیمی با سلامت و تندرستی آن ملت دارد و این چیزی است که متأسفانه مورخین چندان توجهی بدان مبذول نمی‌کنند.

* * * پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی * * *

سال ۷۳۸ ه.ق. در ولایت خواف از نواحی خراسان بزرگ زلزله بوقوع پیوست و بر اثر زلزله طاعون و وبایی سخت واقع شد که در اطراف زاوه (در جوار تربت حیدریه امروزی) یازده هزار آدمی فوت شدند و در قریه زوزن هم سی هزار آدمی به قتل رسیدند. این واقعه در ایامی رخ داد که طغایمورخان در پی تثبیت قدرت خود در خراسان بود. سر بداران دوسالی بود سر بر آورده بودند و می‌رفتند تا منطقه خراسان را زیر چتر قدرت خود در آورند.

سال ۷۴۶ ه.ق. سالی بود که در جرجانیه و خوارزم طاعون و وبا شیوع یافت و در نتیجه اکثر مردم خوارزم تلف شدند و از صدکس یکی نماند. این واقعه در روزگاری بود که امرای پس مانده مغولی بر سر جیفه حکومت به جان هم افتاده بودند.

مردم را پناهی نمانده بود جز اینکه در ماه رجب به مصلی روی آورند و به درگاه خداوند سبحان التماس و تضرع کنند تا تسکین یابند^۲.

در سال ۷۴۷ ه.ق. ملک اشرف چوبانی در تبریز یکه تاز بود و به ظلم و ستم و چپاول مردم مشغول؛ تا بدانجا که گنجینه‌ای عظیم از غارت مال و منال مردم پرداخت و به عیش و عشرت و طرب برخاست. تابستان همین سال در تبریز طاعون و وبائی عظیم واقع شد و ظلم ملک اشرف به غایت خود رسید. بیشتر مردم تبریز و حومه آن جلای وطن کردند. خود ملک اشرف از ترس جان، از شهر بیرون رفت و در حدود اهر اطراق کرد. زمستان که رسید و سرمای هوا خطر و با رافع کرد به سوی اران شتافت تا در آنجا قشلاق کند^۳. ستم ملک اشرف تا بدانجا کشید که عده‌ای از متعینان شهر از دست او به مار غاشیه پناه بردند و از جانی بیک امیردشت قبچاق دعوت در رفع او کردند. جانی بیک وارد تبریز شد؛ ملک اشرف را کشته و تمام گنجینه او را صاحب گشت^۴ و رندی شعری سرود که:

دیدم که چه کرد آن اشرف خر / او مظلمه برد و جانی بیک زر

سرزمین آذربایجان پس از آن دست به دست گشت و گاه از آن آل مظفر شد و گاه از آن آل جلاویر. در سال ۷۶۱ ه.ق. که سلطان اویس جلایری در تبریز بود و با و طاعون در آذربایجان در گرفت و سلطان اویس فرار کرده و رو به سوی قراباغ اران رفت و در آنجا جایگزین شده^۵.

ده سال قبل از این واقعه یعنی در سال ۷۵۱ ه.ق. در ایامی که شاه شیخ ابوسعحق اینجو، آن شاه ادب پرور و مدوح حافظ و عبید، به جهت تسخیر یزد بدان شهر لشکر کشیده و آن شهر را محاصره کرده بود، قحط و غلایبی عظیم در یزد افتاد و سرما و برودت هوا نیز مزید بر علت شد و «بی شبهه آدمی، آدمی را خورد» مردم در هر گوشه «جانی به نانی» دادند و به هر طرف «شریفی به رغیفی» فروختند. «اموات را جز لباس جوع، کفن نرسید و حفر قبر میسر نگردید»^۶.

در سال ۷۶۶ ه.ق. زمانی که امیر حسین و امیر تیمور بر سمرقند سلطه داشتند،

قومی از اقوام مغولی به سمرقند هجوم آوردند. امیر حسین و امیر تیمور سپر انداخته و راه فرار در پیش گرفتند. مردم سمرقند بالاچار خودشان به مقاومت برخاستند و به «سربداران سمرقند» معروف گشتند. در اثنای محاصره شهر از سوی مغولان، و با دربین اسبان مغولان افتاد و تمام ستورانشان را سقط کرد و مغولان با وحشت تمام دست از محاصره کشیده و پای پیاده از مهلکه گریختند.^۷

سال ۷۷۱ ه.ق. سالی بود که سلطان اویس جلایری در تبریز اقامت داشت و این شهر در معرض جنگهای متعدد بود. طبق تصریح منابع، و بایی در تبریز رخ داد که سیصد هزار آدمی راهلک ساخت. گوا اینکه این آمار خالی از اغراق نیست ولی شدت بیماری گویا بسیار زیاد و تلفات آن نیز بیشمار بوده است.^۸

یک سال بعد هم سیلی عظیم در تبریز راه افتاد و اکثر عمارات آنرا با خاک یکسان ساخت.^۹ سال ۷۷۶ ه.ق. نیز شهر بغداد گرفتار سیل شد و خرابی در آن راه یافت و چهل هزار آدمی در زیر آوار ماندند و در بغداد غیر از عمارات عالی اثری نماند.^{۱۰} یکسال قبل از آن یعنی در سال ۷۷۵ ه.ق. پهلوان اسد خراسانی در کرمان شورید و خود را سربدار نامید. شاه شجاع مظفری برای کوبیدن وی، شهر کرمان را به محاصره کشید. کار محاصره هشت ماه به طول انجامید. در این مدت قحط و غلای موحش در شهر افتاد و درماندگان شهر و فرومایگان ضربت سختی خوردند و «نان چنان شیرین آمد که جان غمگین هرمسکین در طلب آن به لب رسید و دست بدان نرسید.» شاه شجاع رخصت داد تا عجزه و فقیران وضعه و مسکینان را از شهر خارج کنند و «این چند هزار آدمی که بیرون رفتند، هلاک شدند.»^{۱۱}

تیمور لنگ از سال ۷۸۵ ه.ق. توجه خود را به طرف ایران معطوف کرده و شروع به کشور گشایی نمود. او چندین یورش به ایران انجام داد که در هر یورش چندین هزار آدمی کشته شدند. این قتل عامها سلامت و تأمین اجتماعی را به مخاطره انداخت و امراضی از نوع طاعون و وبا را در همه جا شایع ساخت. بدتر از این امراض واگیر، خود تیمور و سپاهیان و امرای او بود که به جان شهرها افتاده و از سرانسانها کله منارها

برپا کردند. هجوم تاتاران به اصفهان که بنا به تصریح منابع هفتاد هزار کشته در پی داشت، بدتر از هر نوع طاعونی بود. از اتفاق این واقعه در فصل زمستان رخ داد و لذا موجب طاعون و وبا نگردید ولی اثرات آن بعداً بروز کرد.^{۱۲}

یک سال بعد یعنی در سال ۷۹۰ ه.ق. که تیمور لشکر به دشت قباچاق کشید تا سلطه خود را توسعه دهد، قحطی و عسرت خانمان بر اندازی در تبریز رخ داد که در اثر آن دهها هزار نفر به هلاکت رسیدند. این قحطی نتیجه بیساریهایی چون طاعون و وبا بود که ماحصل لشکر کشی تیمور به آذربایجان محسوب می شد. گرچه آمار کشته شدگان (صد هزار نفر) با تعقل تاریخی نمی خواند ولی بهر حال نشان از شدت و حدت کشتار دارد. در این ایام قرامحمد ترکمان نیز آذربایجان را جولانگاه حملات خود کرده بود.^{۱۳}

زلزله گاه بسیار مصیبت بار بود. جان و مال مردم را می روید و همراه هجوم تاتاران خرابی بیار می آورد و ناهنجاریهای اجتماعی پیش می کشید و عجبا که خطه خراسان همیشه زلزله خیز بود و گرفتار این بلیه خانمان بر انداز؛ چنانکه در سال ۸۰۸ ه.ق. زلزله شدیدی نیشابور را تکان داد و شهر به تمامی زیر و رو شد و خلقتی بسیار از بین رفتند. مولانا لطف الله نیشابوری در این باب سرود:

شهری که در او فرض بدی نافلها
در مجمع او جمع شدی قافلها

توقیع اذا زلزلت الارضش کرد
در یک دوتفس عالیها سافلها^{۱۴}

در روزگاری که تبریز از چند سو مورد تهاجم جلایریان و تیموریان قرار داشت گرفتار بسیاری از امراض مسری گشت. وبا و طاعون ظاهر شد و بسیاری از خلائق را به کام مرگ فرستاد (سال ۸۰۹ ه.ق.). ابابکر پسر میرانشاه و نوه تیمور از ترس وارد تبریز نشد و جهت خود را به طرف کردستان عوض کرد چون منطقه کوهستانی بود و به دلیل هوای سرد و خنک از امراض و آگیردار مصونیت داشت. باینهمه پس از سر آمدن فصل تابستان با تمام قوا به تبریز تاخت و این شهر را غارت کرد.^{۱۵} روشن است که مردم تبریز از دست وبا و طاعون و مهاجمین شبه طاعون چه مصیبتها کشیده اند.^{۱۶}

در همین سال که شاهرخ تازه به جای تیمور نشسته بود و جنگهای خانگی بر سر قدرت جریان داشت در خراسان قحط و غلای عظیم در گرفت و شهرهای آنرا به آستانه فلاکت کشاند. يك من گندم شرعی «که دویست و پنجاه مثقال باشد به مبلغ سه دینار کپکی که دو مثقال نقره مسکوک تمام عیار بود، رسید. ۱۷»

در پی هر قحطی، سلامت جامعه به مخاطره می افتاد و توان گفت که قحطی زاده و پرورده ناسلامتی و بیماری جامعه بود. شهر هرات بیش از هر شهر دیگر خراسان بزرگ گرفتار بلایای فلاکت بار شد. شاهرخ تیموری بالاجبار در انبارها را گشود و يك من غله را به يك دینار کپکی به مردم بفروخت. ۱۸.

با روی کار آمدن شاهرخ، ترکمانان قراقویونلو جان تازه ای گرفتند و بتدریج در عراق عرب و آذربایجان به جای آل جلایر نشستند و متصرفات آنها را صاحب شدند. قرایوسف ترکمان میانه ای با تیموریان نداشت و در پی استحکام قدرت خود بود. در منطقه آذربایجان بارها با نیروهای تیموری درگیر شد و به جنگ و گریز پرداخت. با ابابکر پسر میرانشاه در افتاد و خود میرانشاه پسر تیمور هم در سال ۸۱۰ ه.ق. بدست یکی از اطرافیان قرایوسف به قتل رسید. ۱۹.

این جنگها و چپاولها امنیت آذربایجان را آشفته ساخت. نیروهای مولد جامعه یعنی کشاورزان راه فرار در پیش گرفتند و مزارع لم یزرع باقی ماند. نتیجه طبیعی این شرایط نابسامان، بروز قحط و غلای عظیمی بود که در این خطه واقع شد و جان و مال جمع کثیری از خلائق را به مخاطره انداخت. ۲۰. نرخ غله به پایهای رسید «کز آن فراز تر اندر ضمیر پایه نماند» و خرابی تمام در آذربایجان تا سلطانیه و قزوین راه یافت. ۲۱.

در سال ۸۲۹ ه.ق. در شهر شروان طاعون افتاد و افراد زیادی را طعمه مرگ ساخت. در همین سال سلطانیه نیز در معرض طاعون قرار گرفت و جمع کثیری فوت شدند. آلودگی يك ناحیه کافی بود تا مناطق دیگر هم به کام طاعون فرو رود. آذربایجان در این سال، روزگار وحشتناکی را از سر گذراند. طاعون تاشیراز پیش

رفت و قریب به سی هزار کس را به نیستی کشانید.^{۲۲}

شرایط نامساعد زمانه در سال ۸۳۵ ه. ق. قحط و غلای دامنه داری در آذربایجان بوجود آورد و هزاران نفر از اهالی این دیار را گرفتار مرگ و یا بلایای بدتر از مرگ ساخت.^{۲۳}

سه سال بعد یعنی در سال ۸۳۸ ه. ق. طاعون و وبا در خراسان غوغا کرد و دهها هزار کشته بجا گذاشت. شمار کشته شدگان از حد و حصر بیرون بود. در خود شهر هرات که پایتخت تیموریان بود، قریب ده هزار مرده افتاده بود که گندیده و آماسیده بود و کسی را یارای دفن آنها نبود. در یک روز چهار هزار و هفتصد تابوت از شهر بیرون بردند. طوری شد که از مردم شهر و بلوکات آن از هر دو بیست نفر فقط یک کس باقی ماند.

قحطی تابوت و کفن پیش آمد و «آنچه به مقبره ها نقل می کردند اکثر بر چهار پایان بار کرده و حملان می بردند و بر هر چهار پایی، چهارینج بار می کردند و حفره ها می زدند و مردم را در آنجا می انداختند و خاک بر بالای ایشان می ریختند و هر چه در این باب گویند زیاده از آن بود»^{۲۴}.

سلطان شاهرخ تیموری همراه اعیان و اصول خود از شهر دور بود و به بهانه یورش به آذربایجان، خراسان را ترك کرده بود. وقتی که صورت وقایع شیوع طاعون و وبا را به اردوی شاهرخ خبر دادند، وی فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه «هر مکتوبی که از خراسان به اردو رسد کسی آن را مطالعه ننماید و همچنان سربسته به نواب کامیاب برساند»^{۲۵} شاهرخ این فرمان را گویا برای پیشگیری از شیوع مرض در اردو صادر کرده بود. افراد سرشناس زیادی در این واقعه جان خود را از دست دادند که نام و احوال آنها در مطلع سعدین و مجمل فصیحی یکایک توضیح داده شده است.^{۲۶}

عبدالرزاق سمرقندی در باب طاعون و وبای خراسان و علی الخصوص هرات می نویسد: «ناگاه کسی را در دسر و تب سوزان می گرفت و دانه مقدار نخودی

بیشتر و یا کمتر بر اعضاء پیدا می‌آمد و بعد از يك دو روز به جوار رحمت ایزدی می‌پیوست و بسیاری از صغار و کبار جلای وطن اختیار کرده به اطراف و اکناف بیرون رفتند و این علت در ماه شعبان و رمضان طغیان کرد و در شوال و ذیقعدہ به آن مرتبه رسید که نقل کردند که در شهر و بلوکات روزی ده هزار نفر به این علت درگذشتند ۲۷.

در همین سال طاعون خراسان گویا به استرآباد و مازندران نیز سرایت کرده، چون مولانا کاتبی در استرآباد به مرض طاعون مبتلا گشته و در حال احتضار این دو بیت را سرود:

ز آتش قهر و با گردید ناگهان خراب

استرآبادی که خاکش بود خوشبو تر ز مشک

اندرو از پیرو برنا هیچ کس باقی نماند

آتش اندر پیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک ۲۸

در همین سال طاعون فقط در سرزمین ایران نبوده بلکه دامنه‌اش تا شام و روم و مصر نیز گسترده شده و هزاران کشته بجا گذاشته است ۲۹

سه سال بعد یعنی در سال ۸۴۱ ه.ق. در ایامی که جهان‌شاه قراقویونلو در تبریز اقامت داشت طاعون در این شهر واقع شد. جهان‌شاه همراه نزدیکان خود از ترس ابتلا به این بیماری شهر را ترک گفت و در بردع که ناحیه قشلاقی و سردسیر بود، فرود آمد ۳۰

از قراین پیداست که مرض طاعون و وبا هر ساله کشتار زیادی از مردم ایالات مختلف ایران می‌کرده است، گو اینکه اخبار این کشتار در منابع چندان منعکس نشده است. شاید شیوع مرگ سیاه، چنان عادی شده بود که مورخین نیز آن را يك مسأله عادی هر ساله تلقی کرده و جز کشتارهای وسیع آن، چیز دیگری به قلم نمی‌آوردند.

در سال ۸۶۳ ه.ق. که منطقه خراسان گرفتار کشمکش بین جهان‌شاه قراقویونلو

و ابوسعید تیموری و نیز نزاعهای خانگی در میان امرا و شاهزادگان تیموری بود، در شهر هرات قحط و غلا بوقوع پیوست که نه از نان نشان ماند و نه از جان و «هر روز هفتاد، هشتاد کس از گرسنگی جان دادند»^{۳۱}. می‌توان استنباط کرد که قحطی نتیجه مستقیم امراضی چون وبا و طاعون بوده و یا بالعکس باعث شیوع این نوع بلایا می‌شده است.

پنج سال بعد یعنی در سال ۸۶۸ ه.ق. در شهر سمرقند و حومه آن طاعون پیدا شد و جمع کثیری از مردم به‌هلاکت رسیدند^{۳۲}. منابع مختلف تاریخی پس از سال ۸۷۰ ه.ق. بطور متواتر صحبت از مصایب طبیعی و امراض مسری در مناطق و شهرهای ایران دارند. در سال ۸۹۳ ه.ق. در تبریز طاعون شایع شد و هزاران نفر را کشت^{۳۳}. مرض طاعون بار دیگر در سال ۸۹۵ ه.ق. در ایامی که سلطان یعقوب آق‌قویونلو در آذربایجان بود، این سرزمین را آلوده ساخت و دهها هزار نفر را در شهر تبریز به‌کام نیستی فرستاد^{۳۴}.

بایک نظر می‌توان دریافت که مرگ سیاه در دوایالت آذربایجان و خراسان بیش از سایر جاهای دیگر شیوع داشته است. علت آن هم روشن است. این دوسرزمین همیشه در معرض تاخت و تاز افراد قدرت طلب و سلطه‌جو بوده و بالطبع در معرض بسیاری از ضایعات تاریخی هم قرار داشته است که جنگ و کشتار و چپاول و غارت و بدنبال آن شیوع قحطی و طاعون و وبا نتیجه طبیعی آن بوده است و عجباً که بلایای آسمانی نظیر زلزله هم همیشه گریبان این دوسرزمین را (بیش‌ازهر سرزمین دیگر) گرفته و ویرانهایی بار آورده است.

مقوله شیوع مرگ سیاه در ایام صفویان و بعد از آن مقاله و بحث دیگری می‌طلبد که امید است در آینده نزدیک تهیه و تقریر گردد.

توضیحات

- ۱- فصیحی، مجمل فصیحی، جلد ۳، تصحیح محمود فرخ، مشهد، ۱۳۳۹ ش.، صص ۳-۵۲.
- ۲- فصیحی، همان مأخذ، همان جلد، ص ۷۱.
- ۳- عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سهدین، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، (قسمت اول)، تهران، ۱۳۵۳ ش.، ص ۲۲۲، فصیحی، مجمل، جلد ۳، ص ۷۳، حافظ ابرو، ذیل جامع الفتواریخ رشیدی، تصحیح خانباا بیانی، تهران، ۱۳۱۷ ش.، ص ۱۷۸؛ میرخواند، روضة الصفا، جلد ۴، تهران، بدون تاریخ، ص ۶۱ - ۵۶۰: «در بهار و بائی عظیم نرآن شهر [تبریز] پیدا شد و ظلم ملک اشرف علاوه آن شد....»
- ۴- حافظ ابرو، همان مأخذ، ص ۱۸۵ به بعد.
- ۵- فصیحی، مجمل، جلد ۳، ص ۹۳؛ سمرقندی، مطلع سهدین، (قسمت اول)، ص ۱۳۲.
- ۶- سمرقندی، همان مأخذ، ص ۲۴؛ محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۴ ش.، ص ۵۸: «در یزد قحط به مرتبه ای رسید که چندان هلاک شدند که مردم از تجهیز و تکفین عاجز ماندند.»
- ۷- سمرقندی، همان مأخذ، ص ۳۳۳؛ میرخواند، روضة الصفا، جلد ۶، ص ۳۶: «و بان در میان اسبان جته [مغول] افتاد. از هر چهار اسب یکی زنده نماند.»؛ شرف الدین علی یزدی، ظفر نامه، جلد ۱، تهران، ۱۳۳۶ ش.، ص ۸۴: «وبا در اسبان جته افتاد و چندان اسب هلاک شد که از چهار سوار یکی را بیش الاغ نماند...»
- ۸- فصیحی، مجمل، جلد ۳، ص ۱۰۳؛ قاضی احمد غفاری، تاریخ نگارستان، به تصحیح آقا مرتضی - مدرس گیلانی، تهران بدون تاریخ، ص ۲۷۰.
- ۹- فصیحی، همان مأخذ جلد ۳، ص ۱۰۴.
- ۱۰- همان نویسنده، همان مأخذ، همان جلد، ص ۱۰۸.
- ۱۱- محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، ص ۱۰۱-۱۰۲.

- ۱۲- حافظ ابرو، زبدة التواریخ بایسنقری، خطی کتابخانه ملک تهران؛ معین الدین نظری، منتخب التواریخ معینی، به تصحیح ژان اوین، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۶ ش.، ص ۳۳۵ به بعد.
- ۱۳- فصیحی، مجمل، جلد ۳، ص ۱۳۰.
- ۱۴- همان نویسنده، همان مأخذ، همان جلد، ص ۱۶۰.
- ۱۵- همان نویسنده، همان مأخذ، همان جلد، ص ۱۷۱.
- ۱۶- سمرقندی، مطلع سعدین به تصحیح محمد شفیع لاهوری، جلد ۲، جزء اول، لاهور، ۱۳۶۵ ه.ق.، ص ۳۳.
- ۱۷- فصیحی، مجمل، جلد ۳، ص ۱۷۵، سمرقندی، مطلع سعدین، جلد ۲، جزء اول، ص ۸۰.
- ۱۸- سمرقندی، همان مأخذ، جلد ۲، جزء اول، ص ۸۰.
- ۱۹- خواندمیر، حبیب السیر، جلد ۳، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۸ ش.، ص ۵۷۰، حسن روملو، احسن التواریخ، جلد اول، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹، ص ۴۵، یحیی قزوینی، لب التواریخ، تهران، ۱۳۶۳ ش.، ص ۳۴۵.
- ۲۰- فصیحی، مجمل، جلد ۳، ص ۲۱۳.
- ۲۱- سمرقندی، مطلع سعدین، جلد ۲، جزء اول، ص ۲۵۶.
- ۲۲- روملو، احسن التواریخ، جلد اول، صص ۱۹۱-۱۹۰.
- ۲۳- همان نویسنده، همان مأخذ، همان جلد، ص ۲۰۳؛ که می نویسد صد هزار کس در تبریز تلف شدند.
- ۲۴- فصیحی، مجمل، جلد ۳، ص ۲۷۷-۸، سمرقندی، مطلع سعدین، جلد ۲، جزء ۲، ص ۶۷۸.
- ۲۵- خواندمیر، حبیب السیر، جلد ۳، ص ۶۲۵.
- ۲۶- سمرقندی، مطلع سعدین، جلد ۲، جزء ۲، ص ۸۲-۶۷۶، فصیحی، مجمل، جلد ۳، ص ۲۷۵-۷.
- ۲۷- روملو، احسن التواریخ، جلد اول، ص ۲۱۹.
- ۲۸- سمرقندی، مطلع سعدین، جلد ۲، جزء ۲، ص ۸-۶۷۶. قابل توجه آنکه دانه های

سیاهی که روی پوست در موقع ابتلاء بدمرض طاعون ظاهر می‌شود، باعث شده که نام این مرض بدمرگ سیاه معروف شود. و نیز نگاه کنید به: معین‌الدین اسفزاری، *روضات الجنان فی اوصاف مدینه‌الطهرات*، جلد ۲، تصحیح محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۹ ش.، ص ۹۲.

۲۹- روملو، *احسن التواریخ*، جلد اول، ص ۲۱۸.

۳۰- همان نویسنده، همان مأخذ، همان جلد، ص ۲۳۳.

۳۱- همان نویسنده، همان مأخذ، ص ۴۰۶.

۳۲- همان نویسنده، همان مأخذ، ص ۴۳۵، *سمرقندی*. *مطلع سعدین*، جلد ۲، جزء ۲،

ص ۸۱-۱۲۸۰: که می‌نویسد جمعی از اکابر و بزرگان پناه به کوه بردند و خود سلطان نیز متوجه ولایت بادغیس و سردسیرهای اطراف کوه کیتو شد.

۳۳- همان نویسنده، همان مأخذ، ص ۶۱۵.

۳۴- همان نویسنده، همان مأخذ، ص ۶۲۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی